

ماهیت طبقاتی دولت ایران^۱

ماهیت واقعی رژیم کنونی در "جمهوری" اسلامی ایران که از انقلاب ۱۹۷۹ علیه شاه تا کنون برسر قدرت بوده است، همچنان بسیاری از ناظران را سردرگم کرده است. ماهیت این سردرگمی به ویژه در این واقعیت نهفته است که این نظامی پسانقلابی بود. برداشت مشترک و رایج "مرحله گرایان" که از آن دچار مشکلات بسیاری در چپ ضدامپریالیست بوده ایم، ایشان را بر این کشف سترگ می دارد که هر آن چه پس از شاه آمده به ناچار گامی در راستایی درست است. انگار در تاریخ بشری هیچ واپسگرایی نمی تواند باشد. انگار بارها و بارها ندیده ایم که اگر انقلابی تمام راه را طی نکند، به گذشته ای تاریک تر فرو می غلتد.

بنابر این بدبختانه حتی پس از تقریباً سی سال از این سلطه ی بی رحمانه، همچنان با این استدلال روبه روییم که نظام ایران، با تمام سرکوبگری نفرت بارش، با این همه از متن انقلابی در برابر دیکتاتوری شاه برآمد، دیکتاتوری که ایران را به مستعمره ی امپریالیزم آمریکا از هر نظر مگر در نام بدل کرده بود.^۲ این "منطق" سپس در خدمت القای حال هوای خاصی برای پیشرفته بودن رژیمی قرار می گیرد که برای هر ناظری با کم ترین آگاهی سیاسی، چیزی نیست مگر نوعی دین سالاری فاشیستی که مدافع نظامی سرمایه داری

^۱ - ترجمه از مقاله انگلیسی: ۴۳ Class Nature of the Iranian Regime, Critique

Vol. ۳۰, No. ۳, December ۲۰۰۷

^۲ - Six Key Facts about the Iranian Revolution:

http://www.socialistworker.co.uk/article.php?article_id=۶۵۸

است - حتی محافظه کارتر و واپسگراتر از آن چه جایش را گرفت. از ۱۹۷۹، توجیه گران این نظام همواره بدین ترفندهای ساده لوحانه برای سرپوش گذاشتن بر ماهیت این دیکتاتوری وحشیانه سرمایه داری و واپسگرا دست زده اند.^۳

پس از ۱۹۷۹، چپ ایران از هم گسیخته شد. بخش استالینیستی و متمایل به شوروی، حزب توده و متحدانش، از جمله اکثریت فداییان، تقریباً تمامی جریانات متمایل به پکن، و حتی بخش هایی از بین الملل چهارم تروتسکیست، برای توجیه همکاریشان با این نظام "پسانقلابی" و "ضدامپریالیست"، به ویژه پس از اشغال سفارت آمریکا در تهران و گروگانگیری، دقیقاً از همین استدلالات بهره می گرفتند. این موضع در نهایت آن ها را به توجیه فعال و حتی همکاری در سرکوب و اعدام مخالفان چپ رژیم سوق داد. تا آن که چنان که انتظار می رفت، سرکوب دامن خود ایشان را هم گرفت. اکنون، با تهدید حمله ی نظامی دیگری در خاورمیانه به سرکردگی آمریکا، حامیان "پسانالینیست" این نظام بار دیگر ما را به دفاع از دستاوردهای ضدامپریالیستی انقلاب ایران که در حزب الله آیت الله خامنه ای تجسم یافته فرا می خوانند. در آن زمان می گفتند تنها گزینه ی واقعی میان شاه هوادار آمریکا و یا خمینی ضدغرب است، اکنون هم پیشنهاد بهتری مگر بوش یا احمدی نژاد ندارند. تقریباً پس از سی سال سرکوبگری این رژیم، هنوز "دانشگاهیان" مارکسیستی غربی ما لفاظی های ضدآمریکایی این نظام را

^۳ - یادداشت سردبیر ماننتلی ریویو در ۲۰ اوت ۲۰۰۷

<http://www.monthlyreview.org/nfte۰۴۰۶.htm>

جدی می دانند و اصرار دارند که در برابر امپریالیزم آمریکا باید به هر بهایی از آن دفاع گردد.^۴

آن چه این مدافعان از تذکرش غافل هستند این است که بله، این نظام در واقع برآمده از انقلاب است، اما در نقش یک ضدانقلاب که آن را شکست داد. این رژیم است که در مصدر اصلی قدرتش انتلافی از نیروهای بورژوایی نشسته اند که با تثبیت نظام سرمایه داری "جدیدی" مرتجع تر و مستبدتر از سلفش جنبش توده ای ستمدیدگان علیه شاه را درهم کوبیدند. دقیقاً همان نیرویی که اکنون در پیش چشمان کل جهان در اشغال افغانستان و عراق با همان رئیس جمهور بوش که بهترین تلاش خودش را می کند که همه ی جامعه ی ایران را به دوران قرون وسطی باز گرداند، همکاری می کند. به بهانه ی خطر جنگ، در ایران اعتراضات کارگران سرکوب می گردد و حامیانشان به همکاری با "انقلاب مخملی" برنامه ریزی شده در غرب متهم هستند، در حالی که بیرون از ایران توجیه گران رژیم به ما می گویند باید از انتقاد آن خودداری کنیم چرا که تنها نیروی واقعی مقاوم در برابر امپریالیزم آمریکا است.

ضد انقلاب

دوباره تأکید کنیم، بدیهی است که هر تحلیلی از رژیم حاکم در ایران باید از این واقعیت آغاز کند که این نظام به اصطلاح پسانقلابی صرفاً نوعی ضدانقلاب بود که هم از شر شاه خلاص شد و هم انقلاب را از میان برداشت. امروزه این دیگر مستند است که تا اواسط سال ۱۹۷۸ قدرت های اصلی در

^۴ - آکس کالینیکوس، از رهبران حزب کارگران سوسیالیست بریتانیا، در "مارکسیزم ۲۰۰۷" گفت: "ایران دموکراتیک ترین کشور در خاورمیانه است."

سطوح بالای محافل بورژوازی ایران و جهان، به توافقی ساده با خمینی رسیده بودند و نقداً امر تغییر رژیم شاه از بالا را به اجرا گذاشته بودند. این سازش به زبان ساده چنین بود: تو (خمینی) ما را از شر انقلاب خلاص می کنی و ما (آمریکا) تو را از شر شاه! همان گونه که خاطرات رئیس جمهور کارتر نشان می دهد، تنها موضوع مورد اختلاف، میزان دخالت مستقیم آخوندها در حکومت جدید بود. دقیقاً مذاکره کنندگان آمریکایی بر سر ماهیت حکومت تازه عراق و میزان نظارت مستقیم آخوندها، با همین مسأله روبه رو شدند. رئیس جمهور کارتر مدعی است از آخوندها فریب خورد، اما راست اش این بود که گزینه ی دیگری نداشت. خلفش نیز امروز در عراق گزینه ی دیگری ندارد.^{*} در آن زمان بر سر شکلی به اصطلاح هم اسلامی و هم "دموکراتیک" موافقت شد و در عراق نیز امروزه همین در دست انجام است. در آن زمان مانند امروز، این تنها سازشی بود که می توانست دولت بورژوازی را از انهدام کامل نجات دهد. بدین ترتیب، جناح بورژوازی به اصطلاح مدرن، صنعتی و هوادار غرب پیرامون شاه وادار شد قدرت را به جناح بورژوازی تجاری واپسگرای اسلامی به رهبری روحانیت شیعه بدهد. اما بنا به تجربه ما ایرانیان، که کارتر هم در عمل دریافت، از آخوندها نمی توان چیزی را پس گرفت.

فراموش نکنیم، با توجه به میزان مشارکت توده ها، انقلاب ۱۹۷۹ ایران یکی از مهم ترین انقلاب های قرن بیستم بود. در چهار ماهی که به قیام در فوریه ۱۹۷۹ انجامید، بیش از ۴ میلیون کارگر در اعتصاب عمومی بودند. کمیته های اعتصاب در همه جا بطور خودجوش پدیدار شده بودند و کمیته های

- Jimmy Carter , Keeping Faith : Memoirs of President, Bantam Books, NY ۱۹۸۲

محلات بیش تر مناطق شهری را در اختیار داشتند. در شب قیام، تنها در تهران برآورد شده است که بیش از ۳۰۰ هزار قبضه از اسلحه خانه های ارتش مصادره و در میان مردم توزیع شد. جای شگفتی ندارد که ضدانقلابی که توانست آن را شکست دهد نیز یکی از بی رحمانه ترین ضدانقلاب های تاریخ معاصر بود. شاه مخلوع را به درستی "قصاب خاورمیانه" لقب داده بودند. در ۴۰ سال حکومتش حدود ۵۰۰ زندانی سیاسی اعدام شدند. اما، در رژیم اسلامی تنها در ۱۰ سال نخست، در محافظه کارانه ترین برآورد، بیش از ۲۰ هزار زندانی سیاسی را اعدام کرده بودند، همه از رهبران و فعالین انقلاب ۱۹۷۹.

نتایج تاریخی این ضدانقلاب برای همه ی ما از بدیهیات است. اگر در دهه ی آخر حکومت شاه، حدود ۱۰۰ خانواده از قدرت دولتی برای در انحصار گرفتن کل اقتصاد ایران بهره می بردند، اکنون کم تر از ۶۰ خانواده همان را می کنند. اگر شاه دست کم به اتحادیه های زرد کارگری اجازه فعالیت در قلمرو شاهنشاهی می داد، این نظام عملاً به هیچ گونه نمایندگی کارگری حتی از نوع "سه جانبه" سازمان جهانی کار رضایت نمی دهد. تنها انجمن های اسلامی، تحت نظارت مستقیم مسجد یا گروه شبه نظامی اسلامی محلی، اجازه فعالیت دارند؛ حتی این ها نیز تا آن جا مجازند که به مثابه زانده های بازوی سرکوبگر دولت در محیط کار عمل کنند. اکنون بطور رسمی اکثریت مردم در ایران زیر خط فقر هستند. این کشور غنی از منابع طبیعی است که درآمدش از دادوستد خارجی در ۱۰ سال گذشته به چهار برابر افزایش یافته است. با بیش از ۱۰ میلیون بیکار، دستمزدها چنان سقوط کرده اند که کسانی که کار می یابند باید برای گذراندن زندگی بیش از یک کار داشته باشند. فروش کلیه یا تن فروشی اکنون بزرگ ترین منبع درآمد برای طبقه ی فقیر شهری است. هم

اکنون، ده ها هزار کارگر وجود دارند که دستمزدشان بیش از یک سال است که پرداخت نشده است. هیچ گونه حمایت قانونی برای تقریباً ۸۵ درصد نیروی کار شاغل در کارگاه های کوچک وجود ندارد. نرخ خودکشی میان طبقه ی کارگر ایران اکنون بیش از انگلستان در دوره ی انقلاب صنعتی است. حتی فهرستی ساده از همه ی فجایع ارتكابی این "رژیم اسلامی" جدید سر به چندین جلد می زند.

و اما برای موضع ضدامپریالیستی رژیم تنها کافی است بگوییم پدر رئیس جمهور کنونی آمریکا بهتر از هر کسی می داند که تمامی این داد و غال چیزی بیش از فریب کاری و ظاهرسازی نیست. در دوره ی ریاست جمهوری ریگان، رژیم اسلامی ذره ای تردید به خود راه نداد که از طریق جرج بوش پدر با امپریالیزم آمریکا و اسرائیل وارد معامله گردد.^۶ لفاظی های تکراری ضدتروریستی را در رسانه های بین المللی فراموش کنید: هر کسی می داند آمریکا بدون پشتیبانی ایران نمی توانست به افغانستان و عراق حمله کند و در آن جا تا این لحظه بماند. همان پاسدارانی که حکومت آمریکا اکنون برچسب تروریست برایشان می زند، با نمایندگان رسمی آمریکا دور یک میز نشستند و درباره ی نحوه ی پشتیبانی ایران در حمله به عراق مذاکره کردند. جرج بوش می تواند ایران را برای شکست اش در عراق سرزنش کند، در حالی که خامنه ای ایران می تواند آمریکا را مسئول شکست نظام اش قلمداد کند. تنها مشاهده کنید بحران اتمی چگونه به رژیم کمک کرده است که پس از همکاری آشکارش با امپریالیزم آمریکا در اشغال دو کشور همسایه دوباره موقعیت اش را در "جهان اسلام" به دست آورد. از سوی دیگر امپریالیزم

^۶ - ماجرای ایران کنتررا

آمریکا نیز به واسطه ی همین رژیم نه تنها اشغال نظامی کل منطقه را توجیه می کند که حضور و تهدید خود را پررنگ تر نیز می سازد. و البته، مرتب نیز قراردادهای سودآور اسلحه با کشورهای منطقه بسته می شود.

تاریخچه ی ضدانقلاب

اما حتی این واقعیت های سخت هم مشکل را برای توجیه گران رژیم حل نمی کند. ویژگی خاص انقلاب ایران در این است که نیروی پشت همین رژیم شبه فاشیستی در متن خود این انقلاب مشارکت داشت. حتی می توان گفت عاقبت واقعاً همین ها رهبری این انقلاب را به دست گرفتند. هم اکنون، نیروهای مشابه در خاورمیانه نیز مدعی رهبری جنبش ضدصهیونیستی هستند. اما چگونه؟ چرا ضدانقلاب باید انقلابی را رهبری کند که خود بعداً سرکوب خواهد کرد؟ البته پاسخ بدیهی آن است که برای کنترل جنبش توده ای می باید رهبری آن را در دست می گرفتند. با هدایت خشم توده ها نسبت به امپریالیزم آمریکا و طبقه سرمایه دار پیرامون شاه به بن بست کور و واپسگرایی ایدئولوژی ضدغربی و ضدالحادی، در واقع ماهیت طبقاتی حقیقی خودشان را از توده ها پنهان کردند. اما دلیل حقیقی این تناقض آشکار در ویژگی خاص طبقه ی حاکم در ایران و در تحولاتی نهفته است که انقلاب سفید شاه به بار آورد.

می توان گفت شورش های تهیدستان شهری در ۱۹۷۶ و رویارویی های بسیار با نیروهای نظامی نخستین نشانه های آغاز بحران انقلاب در ایران بود. از ویژگی های انقلاب ایران که آن را از هر انقلاب دیگری متمایز می کند یکی این است که کم تر از یک سال پس از این نشانه های نخستین، در کنار و در تمایز با جنبش توده ای انقلابی پیشروی کارگران، روستاییان تهیدست، حلبی

آبادنشینان شهرها، دانشجویان، زنان، جوانان و بخش‌های عمده‌ای از ملیت‌های ستمدیده، که همگی به نوعی خواستار عدالت، آزادی و استقلال بودند، جنبش سازمان یافته توده‌ای دیگری ظهور کرد که "اسلامی" بود و توسط جناحی از سلسله مراتب روحانیت در ائتلاف با گروهی از بازاریان متنفذ هدایت می‌شد. این جبهه‌ی متشکل از ائتلافی نامنسجم از جریان‌های بورژوازی مذهبی بود که از گرایش‌های لیبرال تا بنیادگرای اسلامی را در بر می‌گرفت. این جبهه از حمایت توده‌ای بخش‌های سنتی خرده بورژوازی پُرشمار روستایی و شهری نیز برخوردار بود و از طریق شبکه‌های مذهبی گوناگون و بنیادهای خیریه‌ای که اغلب با مساجد محلات ارتباط داشتند، می‌توانست تهیدستان شهری و لومپن پرولتاریا را نیز بسیج کند.

خیلی زود این نیروی دوم ثابت کرد از توده‌های انقلابی قدرتمندتر است. توده‌ها سازماندهی و رهبری نداشتند، در حالی که این اتحاد مقدس هم سازماندهی گسترده‌ای داشت و هم از امکانات مالی بسیاری برخوردار بود. همچنین در برابر نظام شاه‌سازش ناپذیر بود. بخت تاریخی دستیابی دوباره به موقعیت از دست رفته در حکومت را برای این جناح فراهم کرده بود و به هیچ سازشی تن نمی‌داد. این سازش ناپذیری نزد توده‌ها به منزله‌ی نوعی رادیکالیزم جلوه می‌کرد. البته آخوندها نیز با قول دادن بهشت روی زمین بدین تصور دامن می‌زدند. قرار بود پول نفت به تساوی تقسیم گردد، گاز و برق برای تهیدستان رایگان باشد، حلبی‌آبادها برجیده شوند و جای آن را خانه‌های ارزان برای همه بگیرد و بیکاری دیگر به گذشته تعلق داشته باشد. البته آخوندها در این گونه عوام‌فریبی‌ها کار گذشته روزگارانند. و از همه‌ی این‌ها گذشته، تعریف و تمجید تمام سایه روشن‌های استالینیزم و بورژوا-

ناسیونالیزم نیز این رهبری را به اوج آسمان ها رساند. بزودی همین جناح حتی رهبری جنبش توده ای انقلابی را نیز در دست گرفت.

در واقع، اگر این رهبری راه خود را در پیش گرفته بود، اصلاً قیامی در کار نمی بود. این جناح شورای مخفی انقلاب اسلامی را از پیش تأسیس کرده بود که با موفقیت انتقال قدرت از بالا را با اربابان آمریکایی شاه و نیز ارتش و نیروهای امنیتی خود ایران معامله کرده بود. بسیاری از اعضای فعال این جناح که در زندان های شاه بودند نقداً یک سال پیش از این قیام آزاد شده بودند. قیام تنها برای این راه افتاد که فرماندهان گارد شاهنشاهی برای این سازش آماده نبودند و با یگان های خود راهی تهران شدند تا پادگان های "شورشی" را در پایتخت درهم کوبند. در واکنش بدین یورش، همافران نیروی هوایی اسلحه خانه ها را بر مردم گشودند و در نتیجه در عرض چند ساعت قیام مسلحانه شکل گرفت. ساعت ها پس از آغاز قیام، حامیان خمینی هنوز بر سر چهارراه های تهران ایستاده بودند و پلاکاردهایی با این عنوان در دست داشتند که به خانه برگردید، "امام هنوز دستور قیام نداده است!" توده های انقلابی در خیابان ها تا نخستین ساعت های صبح روز بعد همه ی پاسگاه های پلیس و خانه های امن ساواک و دیگر مجریان حاکمیت شاه را درهم کوبیده بودند. همین توده ها اما چند ساعت بعد همه ی مأمورین دستگیر شده ساواک و رژیم شاه را به مساجد تحویل می دادند.

رژیمی که صبح روز بعد قدرت را به دست گرفت، نه تنها دولت سرمایه داری را از نابودی تقریباً قطعی نجات داد، بلکه با افزودن تعداد زیادی ابزار جدید سرکوب به صورت گروه های نظامی و شبه نظامی نظیر سپاه پاسداران و بسیج قدرت و سلطه ی ارتجاع حاکم را تقویت کرد. بزودی، این ها جنبش توده ای را خلع سلاح کردند و درهم کوبیدند و همه ی گروه های سیاسی

مخالف حاکمیت خود را متلاشی کردند. در آغاز این جناح با بخش های لیبرال بورژوازی مخالف شاه همکاری کردند، اما همین که بنیان قدرت خود را استحکام بخشیدند، همه جناح ها را از موضع قدرت کنار زدند و آشکارا نظام دین سالاری اسلامی را مستقر کردند. منظور رئیس جمهور کارتر از فریب آخوندها این است. همین جناح همچنان در ایران حاکم است.

تاریخچه ی ستیزه روحانیت و شاه

محتوای ارتجاعی این اپوزیسیون در برابر شاه زمانی آشکار می گردد که نگاهی به تاریخچه ی ستیزه شاه و روحانیت بیاندازیم. با روحانیت آغاز کنیم. به لحاظ تاریخی، سلسله مراتب روحانیت شیعه بخش دیرینه استبداد دولتی سنتی در ایران در وجه تولیدآسیایی بود. بنیان آن در صفویه استحکام یافت که مذهب شیعه را مذهب رسمی امپراتوری خود اعلام کردند. نهاد روحانیت با سرنگونی صفویه از هم نپاشید و با همه ی تحولات بسیار تا امروز پابرجا مانده است. از جمله امور دیگر، این نهاد به لحاظ سنتی نظام آموزشی و قضایی را در اختیار داشت، زمینداری وسیع و حتی منابع مالیاتی خاص خود را در اختیار داشت که توسط دارودسته های مسلح گردآورنده مالیات تحت فرمان آخوندهای عمده اعمال می شد.

بنابراین در تمام دوره از هم گسیختگی وجه تولید آسیایی و گذار تدریجی و از بالا به سرمایه داری، روحانیت از سازماندهی خاص خود برخوردار بود و جنبه ی فعال داشت. سلسله مراتب آن در حال رشد بود و حتی به ویژه در دوره های ضعف حکومت مرکزی قدرتمندتر می شد. در مواقعی چند در تاریخ ایران، سلسله مراتب دینی مانند "دولت در دولت" عمل کرده است. در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، جناحی قدرتمند در سلسله مراتب

دینی به تدریج وارد سیاست شد و با اصلاحات بورژوایی در دولت مخالفت کرد. این افراد نیاکان ایدئولوژیک خمینی بودند. از جمله ایشان برخی از مرتجع ترین آخوندهای آن زمان بودند. برخی آشکارا با امپریالیزم روس و انگلیس وابستگی داشتند. فراموش نکنید امپریالیزم انگلیس چنان برای نقش مرتجعانه این آخوندها ارزش قائل بود که حتی در دهلی مدرسه ای تأسیس کرد تا ایشان را تربیت کند و به سراسر منطقه صادر کند.

این جناح بنیادگرا برعلیه مظفالدین شاه (۱۹۰۷ - ۱۸۵۳) فعال شد و مخالفت پرسروصدایی علیه انقلاب مشروطه (۱۹۰۶-۱۹۰۵)، انقلاب "بورژوا-دموکراتیک" ایران، براه انداخت. وجه تمایز مشهورشان مشروعه خواهی در برابر انقلاب مشروطه بود. یعنی مخالفتشان با قاجار نیز از دیدگاهی ارتجاعی تر از قاجار بود. همانند ۱۹۷۹. مخالفت آنان با ارتجاع حاکم در آن دوره هم این بود که این بخش از نظام کهن ظهور نظامی جدید، دنیوی تر و با چهره ای بورژواتر را تهدیدی برای خود تلقی می کند. روحانیت شیعه همانند کلیسای کاتولیک در سده های پانزدهم و شانزدهم به دو جناح تقسیم شد که هر کدام با نظام نوظهور سرمایه داری مخالفت یا مطابقت می کرد. برخی از آخوندها از اصلاحات مشروطه پشتیبانی کردند، اما بنیادگرایان حاکمیتی حتی اسلامی تر می خواستند. و چنان که انتظار می رود، امپریالیزم انگلیس در هر دو گروه کارگزارانی داشت.^۷

بنابراین، نیاکان ایدئولوژیک خمینی در برابر کل مفهوم شهروندی و حق رأی موضع گرفتند. اینان دموکراسی را توطئه غرب می دانستند که کافران

^۷ - در مخالفت با آخوندهایی که روس ها از ایشان حمایت مالی و سیاسی می کرد و در خط اول جبهه مخالفت با انقلاب مشروطه بودند، انگلیس از گروهی حتی بنیادگراتر پشتیبانی می کرد که نه تنها با انقلاب بلکه با روس ها مخالفت می کردند. اما پیوندهای انگلیس با بزرگان بازار به معنای این بود که آنان نیز جناحی بزرگ از هوادار انگلیس در میان ملاهای مشروطه خواه داشتند.

برای نابودی اسلام طراحی کرده بودند. هرچند پس از پیروزی مقدماتی انقلاب مشروطه، رهبران این جناح در برابر مجلس به دار آویخته شدند، شکست انقلاب در چند سال پس از آن بار دیگر جناح واپسگراتر روحانیت را به بهای تضعیف مشروطه خواهان تقویت کرد. پیامد تاریخی بلافصل شکست انقلاب معامله ای پنهانی میان امپریالیست های روس و انگلیس برای تقسیم ایران به دو حوزه نفوذ در شمال و جنوب با منطقه ای بی طرف در مرکز بود.^۸

پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، منافع امپریالیزم انگلیس در ایران دولت "ملی" متمرکزی ساخته شده از بالا را اقتضا می کرد که بتواند در برابر نفوذ بلشویزم بایستد. تثبیت رضاشاه و اصلاحات دولتی، جناح بنیادگرا را در تخصم مستقیم با سلطنت پهلوی قرار داد. این واقعیت که پسر او بدین گونه علنی توسط غرب به قدرت نشاندۀ شد و از قدرتش حفاظت شد، به این جناح مرتجع زندگی سیاسی تازه ای داد. و این در شرایطی که جناح "پیشرو" تر شیعه (جناح خواهان تطبیق خود با دولت سرمایه داری) دیگر بطور کامل نفوذ خود را از دست داده است. بازماندگانش با ادغام در دولت "خارجی"، "ضداسلامی" و "یهودی" شاه کاملاً به بدنامی کشیده شده اند، جناح مرتجع اکنون بیرق "ضدامپریالیستی" را نیز از آن خود می کند. این دوره (بعد از انقلاب سفید تا انقلاب ۷۹) به جناح ارتجاعی آن توان کافی را داد که به تدریج رهبری کل سلسله مراتب شیعه را نیز در دست بگیرد.

انقلاب سفید شاه برای این جناح چونان ضربه ی مهلکی تلقی می شد که کل این نهاد وفادار به وجه تولید آسیایی را از میان برخواهد داشت. اصلاحات شاه، نقش و موقعیت سلسله مراتب شیعه را در جامعه ایران هر چه بیش تر به زوال کشاند. جناح مرتجع به قدری سروصدا بر پا کرد که رهبری سلسله

^۸ - این پیمان های پنهانی تنها پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ علنی شد.

مراتب شیعه نیز مجبور بود از آن پشتیبانی کند. بنابراین دستگاه روحانیت عملاً در کل با این اصلاحات از در مخالفت درآمد. از جمله دیگر موارد، آیت الله ها با اصلاحات ارضی شاه مخالفت کردند، زیرا خودشان یکی از بزرگ ترین زمینداران در ایران بودند. با اصلاحات انجمن های ایالتی و ولایتی - شهرداری ها- مخالفت کردند، زیرا به شدت پایگاه قدرت محلی ایشان را در استان ها تضعیف می کرد. و در نهایت، با حق رأی به زنان مخالفت کردند. زیرا اقتدار ایدئولوژیک ایشان را در جامعه زیر سؤال می کشید. شورش ۱۹۶۳ علیه انقلاب سفید به رهبری خمینی بود. او پیش از این، حتی پیش از کودتای سیا در ۱۹۵۳ که حکومت ملی مصدق را سرنگون کرد و شاه را بازگرداند، در محافل روحانیت چهره ای شناخته شده بود. خمینی با گروه های افراطی مذهبی که با "کافران غربی" مخالف بودند ارتباط داشت و رساله ی مشهورش را درباره ی ضرورت حکومت اسلامی در زمانی منتشر کرد که فداییان اسلام نقداً چندین ترور فردی را به عهده گرفته بودند. اما چون سلسله مراتب شیعه به مصدق خیانت کرده و از کودتای سیا پشتیبانی کرده بودند، بنیادگرایان اسلامی از شرم سکوت اختیار کردند و مدتی به پشت صحنه عقب نشینی کردند. انقلاب سفید به اینان این فرصت طلایی را داد تا به صحنه سیاسی باز گردند و به تدریج موضع سلسله مراتب شیعه را به نفع خود تغییر دهند.

بازرگانان بزرگ بازار بخش دوم ائتلاف بودند که در ۱۹۷۹ قدرت را بدست گرفت. اینان نیز بخشی از طبقه ی حاکم در بیش از صد سال گذشته بوده اند. در زمان انقلاب سفید، آن ها در اقتصاد ایران کنترل کامل داشتند. حتی لحظه ای گمان نکنید که اینان به نحوی از انحاء معرف بورژوازی به اصطلاح "ملی" ایرانی بودند. از اینان کمپرادور تر در ایران نداشتیم. به لحاظ تاریخی

اینان همواره هم پیوند نزدیکی با "خارجی" ها و هم با سلسله مراتب روحانیت داشتند. با این که مصدق نیز در بازار پایگاه نیرومندی داشت، بخش عمده ی همان بازار به دستور آقایان از کودتای ۱۹۵۳ که جنبش توده ای برای ملی کردن نفت را شکست داد، فعالانه پشتیبانی کرد. این قشر از لحاظ سنتی - دو دوره پس از فروپاشی صفویه - موقعیتی انحصاری در اقتصاد ایران داشته است. موقعیتی که مدیون همکاری با امپریالیزم انگلیس از یکسو و بهره گیری از اوباش و عوام پیرامون روحانیون برای نابودی رقبای اقتصادی داخلی ازسوی دیگر بود. قدرت اقتصادی و شبکه اجتماعی توسعه یافته اش در سراسر ایران چنان قدرتی به این لایه داده بود که در واقع به بزرگ ترین مانع مادی در سرراه رشد سرمایه داری مدرن صنعتی در ایران تبدیل شده بود. کل زندگی اقتصادی این قشر اما با انقلاب سفید شاه تهدید می شد.

در اصل "انقلاب" شاه تلاشی بود برای گونه ای صنعتی کردن ایران، اما بر اساس مدلی از صنعتی کردن متکی بر واردات کالاهای سرمایه ای خارجی و تولید کالاهای مصرفی برای بازار داخلی، در همکاری یا مشارکت با شرکت های خارجی. این برنامه بطور مستقیم با منافع بازرگانان بزرگ بازاری برخورد داشت. درست پیش از انقلاب سفید، دولت با وضع تعرفه های وارداتی برای اکثر کالاهای مصرفی قصد خود را آشکار کرده بود. گروه جدید سرمایه داران به اصطلاح صنعتی که پیرامون دربار رشد یافته بودند، در عین حال به تدریج بازاریان سنتی را از طبقه ی حاکم بیرون می راندند و چیرگی خود را بر اقتصاد ایران استقرار می بخشیدند. هر چند بازرگانان بازار هنوز ثروت و سرمایه ی بسیاری در دست داشتند، به شهروندان درجه دوم در دولت بورژوازی خود بدل شده بودند. بنابراین نقش بانکداران جناح ضدشاه را

در سلسله مراتب روحانیت شیعه بازی می کردند - یعنی همان جناحی که مخالفتش با انقلاب سفید از دیدگاهی ارتجاعی است.

بدین ترتیب در شورش های ۱۹۶۳، این ائتلاف "مقدس" بنیادگرایان اسلامی و بازاری ها پشتیبانان خود را در برابر اصلاحات شاه بسیج کرد. این جنبش را شاه درهم کوبید و رهبرانش را (به ویژه خمینی) دستگیر کرد و به تبعید فرستاد. در واقع دستگیری قبلی خمینی خود جرعه ای برای این اعتراضات توده ای بود. او درسخرانی ای آتشین، اعلام کرده بود "نیت شوم" انقلاب سفید این است که ایران را به دست "جهودها، مسیحی ها و دشمنان اسلام" بدهد. او در یکی از سخنرانی هایش شاه را "جهود کافر" نیز نامیده بود.^۹

زمانی که در ۱۹۷۶، نخستین نشانه های بحران ساختاری سرمایه داری ایران پس از انقلاب سفید پدیدار شد، به ویژه پس از آن که "چشمک" کارتر را نیز دیدند، ائتلافیون بار دیگر وارد عمل شدند. نوبت شان دوباره فرارسیده بود. اینان بیش از هر کسی درباره ی انقلاب سفید اعتراض کرده بودند. شیوه ی صنعتی شدن براساس تکنولوژی وارداتی که رژیم شاه دنبال می کرد، به سرعت به مرزهای بازار ملی رسیده بود و کاملاً بوروکراتیک و انحصاری شده بود. به همان شیوه که ایلخانیان مغول کل یک ایالت را به خدمتگذاران وفادار خود تیول می دادند، شاه نیز پروانه ی انحصاری تولید کالاهای مصرفی را به اعوان و انصارش اعطا می کرد. فساد فراگیر و هزینه های زیربنایی بالا به معنی این بودند که کالاهایی را که ایران تولید می کردند تنها ممکن بود در بازار داخلی، آن هم تحت اختیارات انحصاری، بفروش برسانند. مردم

^۹ - Algar, Hamid (tr. And ed.): Islam and Revolution : Writings and Declarations of Imam Khomeini, (Bekeley , C.A.:Mizan Press, ۱۹۸۱).

روستاها که پیوندشان با زمین پس از اصلاحات ارضی گسسته شده بود، روز به روز با مشکلات بیش تری برای یافتن کار در اقتصاد جدید روبه رو می گشتند. شتابی که با آن تولیدکنندگان کوچک از وسائل تولید خود کنده می شدند، بسیار بیش از نرخ جذبشان در نیروی کار تازه صنایع جدید بود. حلبی آبادهای بزرگی به تدریج پیرامون شهرهای بزرگ ایران رشد می یافت و در کل جامعه شکاف فقیر و غنی بیش تر می شد.

به دلیل نبود اپوزیسیون سازمان یافته دیگری در دوران دیکتاتوری شاه و در وضعیتی که جریان های بورژواز-ناسیونالیست زیر چتر جبهه ملی و نیروهای به اصطلاح چپ هوادار شوروی به رهبری حزب توده ورشکستگی خود را پیش از این در دهه ۱۹۵۰ به اثبات رسانده بودند، سلسله مراتب روحانیت با شبکه ی گسترده ای از مساجد، پشتیبانی مالی گسترده بازار (و منابع، هنوز مرموز خارجی) و با پایگاه توده ای خودش در میان اوباش حلبی آبادها، مناطق روستایی و بازار سنتی، خیلی زود رهبری جنبش اعتراض آمیز را در برابر شاه به دست گرفت و شعارها و آرمان های خودش را در قالب درخواست های مشروع انقلابی مردمی مطرح کرد. بدین ترتیب سوگنامه ی انقلاب ایران این جا نوشته شد که توده ها اغلب و داوطلبانه این رهبری ارتجاعی را پذیرفتند.

نتیجه گیری: بحران پایدار یا سرنگونی انقلابی

مارکس چه به درستی درباره عوام فریبی سوسیالیزم ارتجاعی فنودالی هشدار داد. در این جا تنها جای "مسیحیت" را "اسلام" بگذارید: "هیچ چیز آسان تر از این نیست که به پارسایی مسیحی رنگی سوسیالیستی داد. آیا مسیحیت مالکیت خصوصی، ازدواج و دولت را به باد انتقاد نگرفته است؟ آیا

به جای این ها نیکوکاری و فقر، عزوبت و کف نفس، زندگی راهبانه و مام کلیسا را موعظه نکرده است؟^{۱۰} از این دست تبلیغات دینی رهایی بخش در دوره ی شاه بسیار داشتیم - و نه فقط در ایران. اما امروز جالب است که در ایران "اسلامی"، حتی همین حرف ها هم ممکن است به بهای زندگی آدمی تمام شود. در زمان سرنگونی شاه، روحانیت نه تنها این "تندروی" ها را می پذیرفت، حتی مدعی بود که اصل این حرف ها از او است. اما اکنون که مجبور است از دولت طاقتی و نولیبرالی مدل آمریکایی دفاع کند، آن ها را الحادی می داند.

طبقه ی سرمایه دار، در سطح داخلی و بین المللی، این ضدانقلاب را برسمیت شناخت و تا بدان جا که بدیل دیگری برای حراست از دولت بورژوازی نداشت، پشتیبانی اش کرد. همه ی نهادهای بین المللی که هم اکنون تحت پوشش "دموکراسی برای خاورمیانه" در واقع برنامه های ماجراجویی نظامی امپریالیستی را تبلیغ می کنند، زمانی که همین نظام در عرض بیست سال گذشته سرگرم کشتار انقلابیون و سرکوب طبقه ی کارگر بود، حتی انگشت خود را بلند نکردند. حتی اگر بخش هایی از چپ همچنان مشکلاتی در بازشناسی ویژگی سرمایه دارانه این رژیم داشته باشند، خود سرمایه داران نشان داده اند درباره ی اعتبار ارتجاعی این رژیم تردیدی ندارند. مرتجع، مرتجع را خوب می شناسد. قراردادهای بزرگ بین المللی این رژیم به خوبی مستند شده است. اما این به هیچ وجه یک نظام سرمایه داری "متعارف" نیست.

در نظام عادی سرمایه داری، انتظار می رود د و سرمایه دار با میزان سرمایه مساوی به نرخ میانگین سود یکسانی نیز دست یابند. اما در جمهوری

^{۱۰} - Kommunistische Manifest, Karl Marx und Frederich Engels

اسلامی ایران، ممکن است یکی سرش را از دست بدهد و دیگری ده برابر میانگین را بدون حتی به مخاطره انداختن سرمایه خودش به دست آورد! البته، در درازمدت، این نظام خودش را طبق نیازهای دولت بورژوازی ای که از آن پشتیبانی می کند، دگرگون خواهد ساخت. به واقع روحانیت حاکم خود نیز در این سال ها تغییر کرده است و اکنون آشکارا تلاش دارد تا به دولت آمریکا ثابت کند تا زمانی که مسأله "تغییر نظام" در دستور کار نباشد، برای معامله بر سر هر چیزی آماده است. ممکن است به نظر متناقض برسد که یکی از کشورهایی که در آن سیاست های اقتصادی مد روز نو محافظه کاران آمریکایی با بیش ترین شور و ولع در دست اجرا است، درواقع ایران "اسلامی" است نه حتی خود آمریکا!^{۱۱}

باندهای مافیایی که صندوق ملی ایران را میان خود تقسیم کرده اند و این هجوم عظیم سرمایه داری را رهبری می کنند، دودستی و به هر بهایی به قدرت چسبیده اند. درواقع، بار دیگر مصداق "ملاخور" شدن را دیدیم. از آخوند نمی توان چیزی را پس گرفت! سلسله مراتب روحانیت شیعه مانند خونتای پینوشه نیست که یک روز ممکن باشد دریابد تاریخ مصرفش گذشته است و باید جای خود را به شکلی متعارف از رژیم بورژوازی بدهد. پیش از این سه موج اصلاحات را از درون خود این رژیم دیده ایم که همگی در نهایت به سیلی ای بر چهره ی اصلاح گرانش انجامید.

روشن است که منطق هرگونه اصلاحات سیاسی در ایران چه خواهد بود: از آخوندها خواهند خواست که از موضع قدرت خود کنار بکشند. به محض این که این منطق در هر جنبش اصلاح طلبانه ای آشکار می گردد، محافظه کاران واکنشی تازه سازمان می دهند. بحران های تناوبی رژیم در این تناقض ریشه

دارند. در واقع در ایران هم اکنون در حال گذراندن یکی از این مراحل هستیم. برخی به درستی استدلال کرده اند که دلیل پشتیبانی خامنه ای از انتخاب احمدی نژاد برای ریاست جمهوری بیش تر برای این بود که مانند چماقی برای کوبیدن اصلاح طلبان داخلی استفاده شود، تا چالش با آمریکا. میان تهدیدهای اخیر بوش و آخرین موج های سرکوب همه اپوزیسیون درون ایران مطابقت های بی چون و چرایی وجود دارد که ممکن است این گمان را برانگیزد که اینان با تلفن نقشه های خود را با هم مرور می کنند.

اما هرچه این سیاست اتکا به وضعیت بحران پایدار درون حکومتی برای حفظ قدرت بیش تر تکرار می گردد، هم ضرورت سرنگونی انقلابی رژیم اسلامی عیان تر می شود و هم نیروهای مدافع آن متشتت تر و پراکنده تر.

تراب ثالث

دسامبر ۲۰۰۷

ترجمه: رامین جوان

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری